

از نظر مولانا زندگی چه زمانی ارزش زیستن دارد؟

"می‌توان زندگی‌ای تصور کرد که در آن، درد و رنج یا به کلی زائل شده باشد، یا به میزانی که توصیه من مولانا عملی می‌شود، به همان میزان درد و رنج در زندگی کاهش یافته باشد.



"می‌توان زندگی‌ای تصور کرد که در آن، درد و رنج یا به کلی زائل شده باشد، یا به میزانی که توصیه من مولانا عملی می‌شود، به همان میزان درد و رنج در زندگی کاهش یافته باشد.

به گزارش ایسنا، مصطفی ملکیان در اندیشه پویا نوشت: در کتاب‌ها و رسائل و مقالات فلسفی، هر وقت که تعبیر معنای زندگی به کار می‌رود، به سه مدلول مختلف دلالت می‌کند. گاهی مراد از معنای زندگی، هدف زندگی است؛ گاهی مراد، کار کرد زندگی است؛ و گاه نه هدف زندگی و به کار کرد زندگی بلکه ارزش زندگی است.

من در مورد این معنای سوم از معنای زندگی، و درسی که از مولانا در این باب می‌توان گرفته می‌خواهم گفت و گویی داشته باشم.

می‌دانیم که اقتضای عقلانیت عملی، این است که آدمی دست به کاری نزند که هزینه اش، بیشتر از فایده اش باشد. با این مقدمه، زیستن و زندگی کردن را یک کار بدانیم، باید به شرطی به زندگی خودمان ادامه دهیم که فایده زندگی کردن، بیشتر از هزینه آن باشد، یا لاقلاً برابر هزینه آن باشد و فایده، کم‌تر از هزینه نباشد.

هزینه‌های زندگی، مجموع درد و رنج‌هایی است که هر آدمی در طول زندگی خودش متحمل می‌شود. پس اگر زندگی ارزش زیستن داشته باشد، باید چیزی را تصور کنیم که آن چیز، بیشتر از مجموع درد و رنجی که در طول زندگی متحمل می‌شویم، باشد، تا بیارزد که این همه درد و رنج را متحمل شویم برای آن چیز بیشتر.

این جاست که آن سخن عمیق آلبر کامو معنا پیدا می‌کند که مهم‌ترین مسئله فلسفی، خودکشی است. یعنی فلسفه باید به من بگوید که آیا زندگی، ارزش زیستن دارد تا به آن استمرار دهم با ارزش زیستن ندارد و باید متوقفش کنم؟ فیلسوفان و عارفان و فرزنانگان و بنیان‌گذاران ادیان و مذاهب و الهی‌دانان و در قرون اخیر، روان‌شناسان، کمابیش به این نکته پرداخته‌اند که آن چه چیزی است که می‌ارزد من برای رسیدن به آن، این همه درد و رنج را در زندگی، متحمل شوم؟

کدام فایده عظیم‌تری از مجموع این درد و رنج‌ها متصور است؟ گویا همه کسانی که به این پرسش پرداخته‌اند و در مقام پاسخگویی به این پرسش برآمده‌اند، همه عقیده داشتند که درد و رنج، جزولاینفک زندگی است. اما ممکن است کسی در خود این پیش‌فرض شک داشته باشد و نپذیرد که درد و رنج، اجتناب‌ناپذیر و گریزناپذیر است.

ممکن است کسی بگوید اصلاً می‌شود بدون درد و رنج، زیست. این جاست که نزدیک می‌شویم به آن مفهومی که در آیین بودا، از آن به چهار حقیقت شریف تعبیر می‌شود. به گمان بنده، مولانا در مسئله درد و رنج، خیلی به چهار حقیقت شریف آیین بودا نزدیک شده، مولانا تا جایی که معلومات اندک من اجازه می‌دهد معتقد نیستم که درد و رنج، جزولاینفک زندگی است. معتقد است که درد و رنج برای عموم انسان‌ها در زندگی آنها، کم یا بیش و با درجات متفاوت وجود دارد، ولی چنین نیست که نشود از درد و رنج گریخت؛ بنابراین می‌توان زندگی‌ای تصور کرد که در آن زندگی، درد و رنج یا به کلی زائل شده باشد، یا به میزانی که توصیه من مولانا عملی می‌شود، به همان میزان درد و رنج در زندگی کاهش یافته باشد.

چگونه؟ به نظر می‌آید عقیده مولانا بر این است که تا انانیت باقی است، درد و رنج باقی است و اگر بتوانیم زندگی‌ای کنیم با انانیت کمتر، درد و رنجمان کاهش پیدا می‌کند و اگر بتوانیم زندگی‌ای بدون انانیت داشته باشیم، درد و رنجمان به صفر می‌رسد.

ما در زندگی عادی خودمان، وقتی درباره هر جوهر یا خاصه یا رویداد یا فرایند یا هر فعل و انفعالی در هستی بحث می‌کنیم، میزان و قرب و بعدش را به منافع خودمان در نظر می‌گیریم ما عموماً این‌گونه ایم. درباره هر چیزی وقتی داوری می‌کنیم، در نظر می‌گیریم که این چیز با من چه ربط و نسبتی برقرار می‌کند؟ چه نفعی به من می‌رساند و چه

ضرری برای من دارد؟ سود و زیان من در این معامله چیست؟ این یعنی من همیشه در پیش زمینه هر داوری، خودم را حاضر نگه میدارم.

اما عقیده مولانا بر این است که تا تو این هستی، نمی توانی جهان هستی را بدون درد و رنج تجربه کنی تو همیشه از هر چیزی می چشی دردی را می چشی رنجی را و اگر می توانستی این من را از آن پس زمینه بیرون ببری، آن وقت دیگر تجربه درد و رنج نداشتی.

ما معمولا تصور می کنیم که برای این که زندگی ما ارزش زیست داشته باشد، باید به دنبال فایده ای برویم که بیارزد این همه درد و رنج را برای آن فایده تحمل کنیم. اما به عقیده مولانا اگر بتوانیم زندگی بدون انانیت داشته باشیم، موضوع درد و رنج اصلا منتفی می شود.

مولانا در کلیات شمس می گوید:

«آن نفسی که با خودی خود تو شکار پشه ای
وان نفسی که بی خودی پیل شکار آیدت
آن نفسی که با خودی بسته ابر غصه ای
وان نفسی که بی خودی مه به کنار آیدت
آن نفسی که با خودی همچو خزان فسرده ای

وان نفسی که بی خودی دل چو بهار آیدت»

تا وقتی با خودی و انانیت در مجموعه تصمیم گیری ها و داوری های تو دخالت می کند، تو ضعیف هستی، شکار پشه ای و از غصه رهایی نداری و چاره ای جز این نداری که غمگین باشی.

اما وقتی بی خود می شوی، دل افسرده هم به نظر تو بهار دل افزا و منبسط می آید. قبض بر تو نیست و همه چیز بر تو گشادگی است. این که ما بتوانیم درباره جهان، نگرشی فارغ از ایگو داشته باشیم، از آموزه های بوداست و مولانا به گمان من، این آموزه را پذیرفته است و کمابیش هم با تعالیم اسلام سازگار می افتد.

اگر این گونه باشد، آن وقت از منظر مولانا، زندگی ارزش زیستن دارد و درد و رنج ها در این زندگی به حداقل کاهش پیدا می کند، بنابراین این که من به دنبال چیزی بگردم که بتواند جبران این همه درد و رنج زندگی را کند، در واقع کار گریزپذیری است و می توانم به آن نپردازم.

این راه حل برای مبارزه با رنج و درد، به لحاظ نظری، خیلی واضح است، ولی به لحاظ عملی، دشوار است. این که من عملا بتوانیم خودم را چنان بیرورم که بتوانم فارغ از سود و زیان خودم و بدون قید تعلق، درباره جهان هستی ویکانیکان پدیده های این جهان هستی داوری کنم، به لحاظ عملی دشوار است.

اما اگر من نتوانم به حد نهایی این امر برسم، تجربه و تحقیقات روان شناختی روان شناسان انسان گرا و روان شناسان فراشخصی نشان داده که به هر میزان هم که بتوانم به این حد نهایی نزدیک شوم، به همان درصد، مقدار درد و رنج زندگی من کاهش خواهد یافت.

یعنی مسئله، مسئله صفر و یک نیست. به هر درصدی که به این هدف برسید، به همان میزان، زندگی شما خوشتر و خوب تر خواهد بود امیدوارم که همه ما بتوانیم تحت تعلیم اساسی مولانا، از زندگی خوب تر و خوش تر برخوردار باشیم.